

ارزیابی تحلیلی برهان ملازمات عامه، جایگاه و پیامدهای آن در فلسفه و منطق

محمد مهدی اویسی^۱

حجت الاسلام و المسلمین یعقوبی^۲

چکیده

علم قوانین تعقل، یعنی منطق، راه استدلال را به برهان و برهان را به لَمّی و اَنّی محدود می‌کند. فلاسفه به دلیل عمومیت موضوع فلسفه، تحقق برهان لَمّی را در فلسفه محال دانسته و برهان اَنّی را طریقهای غیر یقینی میدانند؛ به این جهت، راهی برای استدلال در فلسفه نیست. اما فلاسفه با وجود قائل شدن به این امر، براهینی بیان کرده‌اند که برای هر یک، وجه حملی پیدا کردند تا از مطلب، استثنا شده و حجیت خود را دارا باشد. این رویه، ادامه داشت تا زمانی که علامه طباطبایی، برهان جدیدی به نام برهان ملازمات عامه را مطرح کرده و باب جدیدی در استدلال گشود. در این نوشتار، ابتدا تعریفی کامل از این برهان ارائه می‌دهیم، سپس اشکالات وارده بر این برهان را پردازش می‌کنیم و در نتیجه با پذیرفتن این روش استدلال و بیان نحوه بازگشت براهین فلسفی به این برهان، فصل جدیدی در منطق و فلسفه به وجود می‌آید.

واژه‌های کلیدی: برهان ملازمات عامه، برهان لَمّی، برهان اَنّی، ابن سینا،

صدرالمتألهین، علامه طباطبایی، ملازمات خاصه

۱. طلبه سطح دو و سه پیوسته مدرسه علمیه عالی نواب، رشته فلسفه و کلام اسلامی.

۲. طلبه سطح چهار کلام جدید.

مقدمه

مفاهیم تحقیق

تعریف منطقیون از برهان

«قیاس مؤلف من یقینیات ینتج یقیناً بالذات اضطراراً.» (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۶۰)

توضیح تعریف مقدمات (اجزاء) یک برهان باید یقینی باشند و همچنین در قالب

قیاس (یک اصطلاح منطقی) به کار گرفته شوند که در نتیجه این دو شرط، عقل در اولین نظر در برهان نتیجه را به اجبار می پذیرد.

قیاس: گفتاری است که به تنهایی (بالذات) موجب شود، اگر کسی دو یا چند مقدمه

آن را بپذیرد، به اجبار باید گفتار سومی را که نتیجه باشد، بپذیرد.

«قیاس: قول مؤلف من قضایا متی سلمت لزم عنہ لذاته قول آخر.» (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۲۳۵)

مانند: این آهن، حرارت دیده است (مقدمه اول)، هر فلزی بر اثر حرارت منبسط میشود

(مقدمه دوم)، در نتیجه این آهن، منبسط است (گفتار سوم).

برهان، تنها راه رسیدن به حقیقت است؛ اگر کسی بخواهد به اشیاء و احکامشان، علم

حقیقی پیدا کند، تنها راه رسیدن به این علم، برهان است.

برهان لئی و انی

جهت روشن شدن تمایز بین اقسام برهان، قبل از توضیح اقسام برهان لازم است به معنای

عالم اثبات و عالم ثبوت اشاره شود.

عالم اثبات: به معنی عالم استدلال است؛ یعنی در این استدلال، این مقدمه یا این قضیه را

به نحوی بدون وابستگی به عالم واقعیت (ثبوت) در نظر بگیریم؛ مثلاً اگر آب سر بالا برود،

قورباغه ابوعطا می خواند. عالم ثبوت: به خلاف عالم اثبات است؛ یعنی همان عالم واقعیت

اشیاء است که ما در آن زندگی می کنیم که در آن، آب به پایین می ریزد و قورباغه ابوعطا

نمی خواند.

حد وسط (لفظ مشترك بين دو مقدمه): در حقیقت، علت ایجاد مقدمه دوم در زمان مقدمه

اول میباشد. (حلی، ۱۳۹۲: ۱۶۶/۱۳۴)

برهان لمّی: اگر علیت بین مقدمات، علاوه بر آنکه در عالم اثبات جریان دارد، در عالم

ثبوت هم جریان داشته باشد، این برهان را لمّی می‌نامیم.

«إن كان الأول أي أنه واسطة في الإثبات و الثبوت معا فإن البرهان حينئذ يسمي برهان

لمّی.» (مظفر، ۱۳۸۸: ۳۶۲/۱)

برهان آئی: در صورتی که علیت مذکور فقط در عالم اثبات باشد؛ ولی در عالم ثبوت،

علیت برعکس شده یا از راه تلازم (خاصه)، استدلال شکل گرفته باشد (معلول به معلول)؛

این برهان را آئی می‌نامیم.

و هو الذي يعطى (العلّة) التصديق فقط: «هذا الحمى تشتدّ غباً، فهي محترقة» (حلی،

۱۳۹۲: ۳۱۳/۲۸۷)

به عنوان مثال: این شخص تب دارد و هر تب‌داری، متعفنّ الاخلاط است، پس این

شخص نیز متعفنّ الاخلاط می‌باشد. (ذهنی تهرانی، ۴۱۶)

اقسام برهان لمّی

برهان لمّی مطلق: حد وسط، تنها علت وقوع حداکبر باشد؛ یعنی تنها جایی که، حداکبر

تحقق می‌یابد در حداصغر باشد و تنها علتی هم که دارد، حد وسط باشد، به این نوع از

برهان به دلیل آنکه حد وسط علت علی الاطلاق حداکبر است برهان لمّی مطلق گفته

می‌شود.

«أن يكون الأوسط علّة لوجود الأكبر في نفسه على الإطلاق» (مظفر، ۱۳۸۸: ۳۶۸)

(۱)

برهان لمّی غیر مطلق: حد وسط، تنها علت تحقق حداکبر در حداصغر است؛ یعنی

حداکبر در حداصغره‌ای دیگری هم تحقق دارد؛ اما در این حداصغر، فقط به علت همین

حد وسط تحقق دارد و چون امکان تحقق حداکبر، بدون حداصغر و حد وسط هست، این

برهان را برهان لمّی غیر مطلق نامیده‌اند.

«أن لا يكون الأوسط علة لوجود الأكبر على الإطلاق وإنما يكون علة لوجوده في الأصغر» (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۶۸)

اقسام برهان آنّی

برهان آنّی دلیل: برهانی که در آن، وجود حد وسط (تبداری) در حداصغر (زید)، معلول حداکبر (تعفن الاخلاط) است و این سیر از سمت معلول است.

«أن يكون الأوسط معلولاً للأكبر في وجوده في الأصغر لا علة عكس» (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۶۳)

مانند: زید تب دارد، هر تبداری متعفن الاخلاط است، پس زید متعفن الاخلاط است. برهان آنّی مطلق: زمانی که حد وسط (تبداری)، معلول حداکبر (تعفن الاخلاط) نباشد، بلکه حد وسط و حداکبر، هر دو برای یک علت سومی معلول هستند و خارج از متن استدلال و سیر برهان از معلول اول به علت و سپس از علت، به معلول دوم است؛ یعنی این برهان، متشکل از دو برهان آنّ و لمّ است.

«أن يكون الأوسط و الأكبر معاً معلولين لعلّة واحدة» (مظفر، ۱۳۸۸: ۱/۳۶۴)

مانند: این تب، تب نوبه است و هر تب نوبه‌ای، سوزان است؛ پس این تب، سوزان است. در این مثال، تب نوبه، حد وسط است که نه آن (حد وسط)، معلول سوزان بودن است و نه سوزان بودن (حداکبر)، معلول آن (حد وسط) است، بلکه هر دو، معلول صفرا هستند که در وقت تعفن اخلاط از رگ‌ها خارج می‌شود. (ذهنی تهرانی، ۴۱۷)

لکن این بیان و این ملازمه مورد تأیید در برهان آنّ، تنها ناظر به یک نوع از تلازم است که بازگشت آن به علت، معلول و علیت است که این تلازم را به نام ملازمات خاصه میشناسیم. لکن نوع دومی از ملازمات هست به نام ملازمات عامه که توسط علامه طباطبایی ابداع شده است و ایشان، برهان ملازمات عامه را داخل در اقسام برهان آنّ (به معنای غیر مشهور) دانسته‌اند.

برهان اَنِّي ملازمات عامه

برای برهان اَنِّي ملازمات عامه، تنها چند تعریف نقل شده است که در اینجا سه تعریف را ذکر می‌کنیم:

تعریف اول: برهانی است که در آن بر ملازمات عامه تکیه می‌شود و از یک ملازم، وجود ملازم دیگر اثبات می‌شود. این قسم از برهان اَنِّي، مفید یقین است و در فلسفه، تنها همین قسم از برهان به کار می‌رود. (شیروانی، ۱۳۷۷: ۱/۳۴)

تعریف دوم: برهانی اَنِّي است که در آن، از احد المتلازمین به متلازم دیگر پی ببریم و آن نیز از نوع ملازمات عامه است، نه ملازمات خاصه، یعنی یکی، ملازم دیگری است، به نحو عمومیت، نه فقط به نحو معلول بودن برای علت واحده. (صمدی آملی، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۸)

تعریف مرحوم علامه طباطبایی‌علما در کتب مختلف خود، این برهان را تعریف کرده‌اند؛ اما کامل‌ترین تعریف در تعلیقه ایشان بر اسفار اربعه ملاصدرا در قسمت براهین وجود و وجود مطلق است که به دلیل روشن شدن جایگاه بحث، متن ایشان را به صورت کامل می‌آوریم، سپس به قسمت‌های مورد نظر اشاره می‌شود.

«فیه أن الذی لا یفید الیقین هو ما کان السلوک فیه من المعلول إلى العلة لتوقف العلم بوجود المعلول علی العلم بوجود العلة فلو عکس لدار و أما السلوک من بعض اللوازم العامة التي لا علة لها کلوازم الموجود من حیث هو موجود إلى بعض آخر فهو برهان اِنِّي مفید للیقین كما بین فی فن البرهان من المنطق و منه جمیع البراهین المستعملة فی الفلسفة الأولى.»

و در آن اشکال است: چیزی که مفید یقین نیست، در صورتی است که سیر در آن، از معلول به علت باشد؛ زیرا علم به وجود معلول، متوقف بر علم به وجود علت است. پس اگر عکس شود، دور اتفاق می‌افتد و اگر سیر از بعضی از لوازم عامه - که علتی برای آنان نیست (بین دو جزء، رابطه علتی نیست)، مانند لوازم یک موجود از حیث موجود بودنش - به سوی بعض دیگر لوازم عامه باشد، پس این برهان، اَنِّي و مفید یقین است. همان‌طور که این مطلب، در فن برهان در منطق روشن است و تمامی براهین فلسفه اولی نیز از همین قبیل

هستند.» (ملاصدرا، ۱۳۷۰: ۶/۲۷)

توضیح بیان علامه

اشکالی که در اینجا به مطلب صدرا وارد میشود، این است که وی، پس از استدلال به بساطت خدا میگوید، نمیتوان برای خدا استدلال منطقی آورد؛ چراکه خداوند، معلول چیزی نیست تا برهان لَمّی ممکن شود و همچنین برهان اَنّی نیز برهان معتبری نیست. «فکل ما یستدل به علی وجوده یكون دلیلا إلیا و هو لا یعطى الیقین» (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۶/۲۷) اما قسمت مورد نیاز برای تعریف برهان اَنّی ملازمات عامه، از «أما السلوک من بعض اللوازم العامة» تا انتهای متن است. روش استدلال برهانی و پایه استدلال در آن، مبتنی بر سیر از سوی یکی از متلازمین عامین به سوی دیگری است و این تلازم عامه است؛ بدان معنا که هیچ علیتی بین متلازمین نیست، برخلاف تلازم خاصه که در واقع بر پایه علیت است: «آنچه را که جناب علامه، در اینجا (ذکر ملازمات عامه در کتاب نهاییه الحکمه) نظر دارند، برهان اَنّی است که در آن از احد المتلازمین، پی به متلازم دیگر ببریم و آن نیز از نوع ملازمات عامه می باشد، نه ملازمات خاصه؛ یعنی یکی ملازم دیگری است به نحو عمومیت، نه فقط به نحو معلول بودن برای علت واحده.» (صمدی آملی، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۸) بنابراین، تعریف برهان اَنّی ملازمات عامه عبارت است از: برهانی که در آن از یکی از متلازمین به دیگری استدلال کرده و این انتقال و استدلال به وسیله تلازم به معنای عام صورت می گیرد.

محل نزاع

پس از بیان تعریف اصطلاحاتی که در این متن استفاده خواهد شد و قبل از بیان اقوال موجود در مسأله، به بیان و توضیح اصل مسأله میپردازیم. از ابتدای فلسفه اولی، بحث های فراوانی دربارهٔ براهین اثبات خداوند شده است و اقوال متناقضی بیان شده که مهم ترین آنان بر دو دسته اند: دسته اول: برهان بر خدا را از راه استدلال و منطق، غیر ممکن دانسته و انسان را به شهود فراخوانده اند.

دسته دوم: نه تنها برهان را در این عرصه، میسر دانسته، بلکه براهین خود را نیز ارائه کرده‌اند که به زودی بیان خواهد شد.

قسم اعظمی از ادله مانعین، به دلیل آنکه پیش از علامه طباطبایی بیان شده است، به نوآوری ایشان خدشه‌ای وارد نکرده و فقط سایر اقسام برهان را رد می‌کنند و از آنجا که موافقین و مخالفین، بر عدم اعتبار برهان لمّی و دو قسم اول برهان ائی توافق دارند، ادله ایشان در این زمینه ذکر نخواهد شد و در این مقاله، فقط به ذکر استدلال علامه طباطبایی و بیان اشکالات وارده به برهان ائی ملازمات عامه میپردازیم.

ارزیابی تحلیلی نوع دو برهان فلسفی در باب واجب الوجود

کاری که در اثبات برهان ملازمات عامه باید انجام داد، اثبات امکان این نوع برهان به عنوان نوع جدیدی در برهان است که برای این امر، راحتترین و بهترین راه را انتخاب کرده که اثبات وقوع برهان ملازمات عامه است؛ چرا که همان طور که همه میدانند، بهترین دلیل بر امکان شیء، وقوع آن شیء است.

برهان اول: برهان وجوب و امکان (صدیقین)

شیخ رئیس در کتاب الاشارات و التنبیها، پس از تقسیم موجود به واجب لذاته و ممکن لذاته و ... و بیان آنکه واجب، دارای وجود است؛ ولی ممکن بذاته، تساوی نسبت دارد نسبت به وجود یا عدم و برای خروجش از حالت تساوی، نیازمند علت است، میفرماید: (برای فهم بهتر متن، از شرح خواجه نصیر طوسی استفاده شده است.) «یرید إثبات واجب الوجود لذاته - و تقریر الکلام بعد ثبوت احتیاج الممكن إلى الغير - أن ذلك الغير إما واجب و إما ممکن - و الکلام فی ذلك الممكن کالکلام فی الأول - فإما أن ینتهی إلى واجب أو یدور الاحتیاج - أو یتسلسل إلى غیر النهایة - و الشیخ لم يذكر القسم الأول لأنه المطلوب - و لا الثانی لأنه ظاهر الفساد - و بسبب آخر نذکره فیما بعد - بل ذکر الثالث

و أراد أن یبین لزوم المطلوب منه - فبین فی هذا الفصل - أن سلسلة الممكنات علی تقدیر وجودها - محتاجة إلى شیء خارج عنها تجب هی به.» (طوسی، ۱۳۷۵: ۱۸-۳/۲۰)

شیخ اراده کرده اثبات وجود واجب الوجود لذاته که تقریر این استدلال بعد از اثبات احتیاج ممکن به غیر است - این غیری که ممکن، محتاج او است یا خودش، واجب است یا ممکن - که در صورت ممکن بودن این غیر، کلام در مورد این ممکن هم مانند ممکن اولی است - پس یا ممکن دوم به واجب ختم میشود یا این احتیاج ممکنات دوری می شود و یا تسلسل بی‌نهایتی اتفاق می افتد - شیخ در مورد ختم شدن به واجب، مطلبی ذکر نکردند؛ چرا که در این صورت، اثبات مطلوب، یعنی اثبات وجوب واجب میشود و قسم دوم را ذکر نکردند چون فساد دور، ظاهر است و به دلیلی که در پایان استدلال ذکر می کنند و شیخ فقط قسم سوم یعنی تسلسل را ذکر کرده‌اند تا بعداً لزوم رسیدن به مطلوب را از این راه بیان کنند که بیانش میشود سلسله ممکنات در صورت وجود محتاجند به شیئی خارج از ممکنات تا بتوانند به وسیله آن واجب، از حالت امکان خود خارج شوند.

توضیح برهان وجوب و امکان

- استدلال، چهار مقدمه دارد که چون از نظر همه مورد قبول است، فقط به ذکر آنها بسنده می‌کنیم.
- 1- اول آنکه، ممکن برای خارج شدن از تساوی نسبت به سوی وجود، نیازمند علت است.
 - 2- و این علت خودش نیست؛ چون ممکن لذاته است؛ یعنی خروج از تساوی برابر انقلاب در ذاتش است.
 - 3- دور، محال است.
 - 4- تسلسل، محال است.
 - 5-

مدعای استدلال، اثبات وجود واجب است.

- 1- وجودی هست.
 - 2- این وجود یا ممکن است یا واجب (یا معلول است یا علتی که هرگز معلول نیست).
 - 3- اگر وجودی که هست، واجب باشد، مدعای ما اثبات شده است.
 - 4- اگر وجودی که هست، ممکن باشد، سه صورت پیش می آید:
 ۱. سیر احتیاج و علت ممکن، در نهایت به خودش برگردد (مضمّر یا مصرح) که دور و محال میشود.
 ۲. احتیاج ممکن به صورت سلسله‌ای بی نهایت، پیش برود و به چیزی ختم نشود که تسلسل، رخ می دهد و محال است.
 ۳. احتیاج ممکن به واجب ختم شود.
- دو صورت اول باطل و محال هستند، پس صورت سوم، متعین میشود.

بررسی نوع برهان

از تمام برهان، مقدمه چهارم و صورت سوم مورد بحث است که برای سهولت بحث، این برهان شرطیه را به حمله تبدیل میکنیم: این وجود ممکن است، هر وجود ممکنی (به دلیل احتیاجش به علت و ابطال دو صورت اول) نشانه وجود واجب است؛ در نتیجه، این وجود، نشانه وجود واجب است.

در این استدلال، حد وسط، ممکن بودن است و حد اصغر، این وجود و حد اکبر، وجود واجب است.

بیان آنکه برهان وجوب و امکان برهانی از نوع ملازمات عامه است، بدین شرح است:

سیر استدلال در این استدلال از وجود ممکن به لزوم افاضه وجود به این ممکن پی میبریم. سپس از افاضه به فاعل آن، یعنی مفیض پی میبریم. در واقع شاهد ما انتقال از ممکن به افاضه وجود (هیئت خاص مفیض در زمان افاضه) است که افاضه وجود، قسمت پنهان استدلال شیخ الرئیس بوده و رابطه‌ای است که به صورت ذهنی، درک میشود و احتیاج به بیان ندارد و این رابطه مانند رابطه بالا و پایین است. همان طور که در صورت تصور بالا باید حتماً پایینی هم باشد، همان طور در صورت تصور وجود ممکن، باید این هیئت خاص هم باشد.

اگر کسی بگوید که در استدلال ممکن، معلول واجب است و این سیر ناشی از علیت است، پاسخ می‌دهیم، بله! ظاهر استدلال، این گونه است. اما پس از کشف مقدمه خفی، روشن میشود که سیر تلازمی است.

اگر کسی بگوید خود افاضه، علت وجود ممکن است، پاسخ میدهیم افاضه، فعل است؛ یعنی هیأت خاصی از فاعل و بدیهی است که یک هیأت که حتی ماهیت خود را مدیون دیگری است، (وجود رابطی) نمی‌تواند علت وجود شیء باشد.

برهان دوم: اثبات صفات واجب، توسط برهان نظم

از براهینی که برای اثبات صفات واجب استفاده میشود، برهان نظم است. علت آنکه به جای بیان برهان نظم بر اثبات خداوند، برهان نظم بر اثبات صفات خداوند را بیان کردیم، آن است که اولاً، پاسخ اشکال اول داده شود تا روشن شود حتی صفات خدا که به سبب تحلیل عقلی و بخشی از وجود مطلق هستند نیز، باید با برهان ملازمات عامه اثبات شود و دوم آنکه تلازم در اینجا بسیار آشکارتر از برهان نظم در اصل وجود خدا است.

تقریر برهان

- 1- در طبیعت، نظم وجود دارد.
- 2- هر نظمی، ناظمی دارد.
- 3- هر ناظمی برای نظم خود، محتاج شعور است،

پس ناظم شعور دارد.

بررسی نوع برهان

در استدلال فوق، حد وسط، نظم است و حد اصغر، طبیعت است و حد اکبر نیز، شعور و آگاهی است.

همان طور که روشن است، هیچ گاه شعور، علت نظم نیست و همچنین هیچ گاه نظم، علت شعور نیست و روشن است، ناظم که علت نظم است، علت خود (شعور خود) نیست، پس نه علت، خارجی است و نه علت داخلی است. آنگاه در اینجا نه برهان لم هست، نه برهان انّ، چراکه هر دو بر پایهٔ علت هستند، لکن با وجود عدم جریان علت، باز هر خواننده یا شنونده‌ای از وجود نظم این ناظم بناچار به سمت شعور این ناظم هدایت می‌شود و این سیر، یقین آور است (برهان است)؛ چراکه نظم، محتاج شعور است؛ اما نه از باب علت!

به این احتیاج، تلازم عامه می‌گویند؛ یعنی آنکه، ناظم به دو وصف نظم و شعور تحلیل عقلی شده است و سپس هر شخصی، وجود کل (ناظم)، بدون هر یک اجزاء (نظم یا شعور) را محال میدانند.

با این بیان، واضح شد که دو برهان نظم و صدیقین، از نوع ملازمات عامه است که این مطلب ما را به قسمتی از مطلوب، یعنی وجود برهان ملازمات عامه میرساند؛ اما این کافی نیست و در بخش بعدی، اثبات خواهیم کرد که تنها برهان در فلسفه، برهان ملازمات عامه است.

بررسی استدلال علامه و اشکالات بر برهان آنی ملازمات عامه

استدلال علامه طباطبایی مبنی بر عدم جریان برهان لمّی در فلسفه

«و خامسا أن كون موضوعها أعم الأشياء - يوجب أن لا يكون معلولا لشيء خارج منه - إذ لا خارج هناك فلا علة له - فالبراهين المستعملة فيها ليست ببراهين لمية - و أما برهان الإن - فقد تحقق في كتاب البرهان من المنطق - أن السلوك من المعلول إلى العلة لا يفيد يقينا - فلا يبقى للبحث الفلسفي إلا برهان الإن - الذي يعتمد فيه على الملازمات العامة - فيسلوك فيه من أحد المتلازمين العامين إلى الآخر.» (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱/۶)

پنجمین کلام در المدخل کتاب نه‌ایه الحکمه: موضوع فلسفه، عام‌ترین اشیاء است که موجب میشود معلول شیء، خارج از خودش واقع نشود؛ زیرا وجود، خارج ندارد؛ پس علتی برای موضوع فلسفه نیست؛ بنابراین، براهین استفاده شده در فلسفه، برهان لمّی نیستند و اما برهان آن - بیان شده در کتاب برهان از منطق - که سیرش از معلول به علت است، مفید یقین نیست. در نتیجه برای بحث فلسفی، راهی نیست مگر برهان آنی که در آن بر ملازمات عامه تکیه می‌شود؛ پس سیر در این برهان، از یکی از متلازمین عامین به سوی دیگری است.

بیان استدلال

- 1- برهان‌های مطرح شده تا به امروز، منحصر در پنج نوع برهان هستند (لمّی مطلق، لمّی غیر مطلق، آنی دلیل، آنی مطلق و آنی ملازمات عامه).
- 2- موضوع فلسفه، عام‌ترین اشیاء است و هیچ شیئی خارج از او شیئیت ندارد.
- 3- هر دو قسم برهان لمّ در فرض وجود علت است، پس در فلسفه تحقق ندارد.

4- چون دو قسم اول برهان آن، از معلول به علت‌اند، دارای اعتبار منطقی نیستند

5- برهان آنی ملازمات عامه، مفید یقین است و نیز بر فرض وجود علیت نیست.

نتیجه: بنابراین تنها راه استدلال در فلسفه، استفاده از طریق برهان آنی ملازمات عامه است.

از میان این پنج مقدمه، مقدمه اول تا چهارم، مورد قبول همه است و اشکالات مطرح شده بر مقدمه پنجم و بر تفاوت برهان آنی ملازمات عامه و در کل تفاوت برهان آنی با برهان لمّی است.

اشکالات

اشکال اول، بیان شده توسط استاد فیاضی

مسائل فلسفه فقط وجود مطلق نیست، بلکه اکثر مسائل، قسمی خاص و حصه‌ای از وجود مطلق است که در این صورت، اشیائی هستند خارج از این حصه، ولی داخل در وجود مطلق تا بتوان به وسیله آن اشیاء خارج از حصه، از برهان لمّی برای آن حصه استفاده کرد:

«إذا ذهبنا إلى أن كثيراً من المسائل الفلسفية موضوعاتها قسم من الوجود لا الوجود المطلق و محمولاتها امور تخصها فللبرهان اللّمي في تلك المسائل مجال واسع، حيث يمكن أن يكون لثبوت كلّ من هذه المحمولات لموضوعه علّة خارجة.» (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱/۳۱)

دفع اشکال

در کتاب نه‌ایه الحکمه، قبل از بیان مسأله عدم جریان برهان لمّ در فلسفه بیان شد که اکثر قضایای فلسفه، مرده‌المحمول هستند. این یعنی، همان حصه که هر حصه با حصه مقابلش میشود مساوی وجود مطلق و استدلال بر یکی از حصص، بدون دیگری به هیچ

وجه معتبر نیست و اگر بخواهیم استدلال کنیم باید بر مجموع دو یا چند حصه مقابل هم استدلال کرد و معلوم است که مجموع، همان وجود مطلق است که علت ندارد. اما از مؤیدات این مطلب که استدلال بر یکی از حصص معتبر نیست، بیانات خود مستشکل در تعلیقه ایشان است که در مباحث پیشین آمده است و فقط آن را ذکر می‌کنیم: «فقولنا: الموجود إمّا واجب أو ممکن، فی قوّة أن یقال: الموجود منقسم إلى الواجب و الممكن. فهی حمليّة مردّده المحمول و لیس المراد به تعاند الواجب و الممكن - فی الاجتماع و الارتفاع أو فی أحدهما - حتّی تكون منفصله و ممّا يدلّ علی ذلك أنّ صدق هذه القضية متوقّف علی وجود كلّ من الواجب و الممكن، حیث إنّ التقسیم يتوقّف فی صحّته علی وجود الأقسام و لو كانت منفصله لم تتوقّف علی ذلك و أيضا: لا بدّ فی صدقها من كون الأقسام جامعه مانعه علی ما هو مقتضى التقسیم، بینما المنفصله لا تتوقّف فی صدقها علی كون أطراف الترید جامعه، لجواز كونها مانعه الجمع و لا علی كونها مانعه، لجواز كونها مانعه الخلو». (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱/۲۷)

اشکال دوم، بیان شده توسط آیت‌الله جوادی آملی (علوی تبار، ۱۳۹۷: ۶/۹۰) اگر جریان برهان لمّ در فلسفه را منکر شویم، همه براهین نیز مخدوش می‌شود و هیچ برهانی منتج و یقینی نخواهد بود؛ چراکه برهان إنّ با همه اقسام خود به برهان لمّ باز می‌گردد؛ زیرا آن گاه که از معلول به علت پی برده می‌شود، از تلازم بین علت و معلول (تلازم خاصه) استفاده می‌شود؛ در غیر این صورت، راهی برای پی بردن به علت از طریق معلول وجود ندارد و دلیل مطلب، این است که با شک در علت، هرگز نمی‌توان به معلول یقین پیدا کرد تا از آن پس، از طریق معلول به علت، علم حاصل شود. (جوادی آملی، ۸۶-۲/۸۸ و جوادی آملی، ۲۱۸-۵/۲۱۹)

دفع اشکال

محتوای اشکال آن است که در صورت قائل شدن به عدم جریان برهان لمّ، دیگر راهی

برای استدلال باقی نمی ماند.

جواب آن است که در بخش قبل، دو برهان را ذکر کردیم که به روش ملازمات عامه بود و این، برای پاسخ این اشکال کافی است. اما بیان این مطلب که تمامی براهین، از قبیل برهان ملازمات عامه هستند، خواهد آمد.

اشکال سوم، بیان شده توسط آیت الله جوادی آملی (ملایری، ۱۳۹۵: ۱۵۳/۱)

«دو عنوان متلازم که تابع یک منشأ انتزاع اند، به منزله دو معلول یک علت اند و اگر تلازم به علیت بازنگردد، اصلاً دلیلی بر ثبوت آن نیست و با این بیان روشن می شود که برهان مفید یقین از محور تلازم علی و معلولی بیرون نخواهد بود.» (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۲۶۱/۱)

دفع اشکال سوم

بله، تلازم در برهان آنی به برهان لمی بر میگردد، لکن همان طور که در اول بحث ذکر شد، این تلازم، تلازم خاصه است؛ درحالی که تلازم، محدود به تلازم ناشی از علیت نیست تا اشکال شما مطرح شود و بدیهی است که از احد المتلازمین، میتوان به دیگری منتقل شد، در غیر این صورت باید منکر تلازم شد، نه منکر یقین آوری، چرا که انکار یقینی بودن انتقال با تعریف تلازم در تضاد است. و اما تلازمی که غیر از علیت است، تلازم در اضافه است که در مقولات عشر در فلسفه و منطق به کثرت از آن یاد شده و تعریف دقیق تلازم، ناشی از اضافه هر تلازمی است، غیر از تلازم ناشی از علیت و ما در اینجا از این تلازم به عنوان تلازم عامه یاد میکنیم.

از مؤیدات پاسخ فوق:

«إنما قید المتلازمین بالعامین لأنّه لو لم یکن الملازمان عامین كأحوال الوجود المساویه له لاحتاج کل منهما إلى العلة، فیکون السلوک الیقینی إلیهما من طریق علیتهما لا من أحدهما إلى الآخر، فیکون ذلک برهانا لمیّا لا إتیّا هذا خلف، فیجب أن یكونا عامین حتّی لا یكون لهما علة.» (عشاقی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۹/۱)

اشکال چهارم مبتنی بر مقدمه‌ای از شیخ الرئیس

همان گونه که جناب شیخ الرئیس در فصل هفتم از مقاله اول در کتاب شفا بیان کردند:

«در برهان لمّی، علیت خارجی حد وسط برای نتیجه، لزومی ندارد، بلکه اگر حد وسط

تنها بر حسب تحلیل‌های ذهنی، علت برای نتیجه باشد، برهان ما لمّی خواهد بود.»

به عنوان مثال، ذهن با تعقل، صفت حی را از صفت عالم جدا می‌کند و در زبان

استدلال می‌گوید: (خداوند حی است، هر حی عالم است، پس خداوند عالم است) در این

استدلال، حی، علت اثبات عالم بودن برای خداوند است. (علوی تبار، ۱۳۹۷: ۶/۹۰)

دفع اشکال چهارم

اشکال در اصل به لفظ بر میگردد؛ چراکه هر دو قول، راه و سیر استدلال را بر پایه

تحلیل ذهنی و اجزاء موجود میدانند، لکن در بیان شیخ، تحلیل ذهنی می‌تواند علت باشد،

پس برهان ملازمات عامه از برهان‌های لمّی است برخلاف بیان علامه که تحلیل ذهنی را

از قبیل علت نمی‌داند، پس برهان ملازمات عامه از برهان‌های انّی است که البته داخل شدن

تحت برهان انّی به شرط آن است که به تعریف غیر مشهور برهان انّی، یعنی هر برهانی غیر

از برهان لمّی تمسک کنیم؛ اما در صورت استفاده از تعریف مشهور که در ابتدا ذکر شد،

برهان ملازمات عامه، قسمی است مقابل برهان لمّی و برهان انّی.

به عنوان نتیجه این بحث و با پاسخ به اشکالات جدید، استدلال علامه از هر اشکالی

محفوظ است.

پیامد پذیرش برهان ملازمات عامه

بزرگان فلسفه، برهان را در فلسفه ناکارآمد دانسته و بیان کرده‌اند که برهان لمّی در فلسفه، جاری نیست و برهان اَنّی هم، مفید یقین نیست، پس بر وجود مطلق نمی‌توان دلیل آورد.

علامه طباطبایی، ابتدا به متن صدر اشکال می‌کنند با این بیان که برهانی که ممکن نیست، برهان از علت است و برهانی که معتبر نیست، برهان از معلول است، لکن ما برهان سومی داریم به نام ملازمات عامه که ممکن و کاملاً مفید یقین است.

متن صدر

«ثم استشکلوا فی کون البیان برهانا بأن الاحتجاج منحصر فی الإنی و اللمی و الواجب تعالی لیس معلولا لشیء أصلاً بل هو علة لجمیع ما عداه فکل ما یستدل به علی وجوده یکون دلیلاً إنیاً و هو لا یعطی الیقین.» (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۶/۲۷)

سپس اشکال کردند در بودن استدلال مذکور به اینکه استدلال منحصر است در انّی و لمّی؛ درحالی که واجب، معلول شیء نیست، بلکه علت جمیع غیرش است، پس هر استدلالی بر واجب، شود، دلیل اَنّی است و اَنّی هم، یقین آور نیست. (ملاصدرا، ۱۳۷۰: ۶/۲۷)

تعلیقۀ علامه طباطبایی

«و در آن اشکال است: چیزی که مفید یقین نیست، در صورت آن است که سیر در آن از معلول به علت باشد؛ زیرا علم به وجود معلول، متوقف بر علم به وجود علت است، پس اگر عکس شود، دور اتفاق می‌افتد و اگر سیر از بعضی از لوازم عامه - که علتی برای آنان نیست (بین دو جزء، رابطه علیت نیست) مانند لوازم یک موجود از حیث موجود بودنش - به سوی بعض دیگر لوازم عامه باشد؛ پس این برهان، اَنّی و مفید یقین است. همان طور که این مطلب، روشن است در فن برهان در منطق و تمامی براهین فلسفه اولی از همین قبیل هستند.» (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶/۲۷)

لکن علامه در انتهای بحث، برای کلام انتهایی صدر محملی بیان میکنند که نه تنها راه

استدلال را بسته نمیدانند، بلکه کلام را اشاره کننده به برهان ملازمات عامه میکند.

متن صدرا

«و الحق كما سبق أن الواجب لا برهان عليه بالذات بل بالعرض و هناك برهان شبيه

باللّمى.» (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۶/۲۸)

همان طور که گذشت، حق این است که بر واجب، برهان بالذات نیست، بلکه بالعرض

است و این برهان، شبیه برهان لَمّی است.

تعليقة علامه طباطبایی

«له معنيان أحدهما ما ذكرنا من الاستتباع و اللزوم فى توجيه كلامهم و ثانيهما أنه كما

أن وجود الجوهر جوهر بالعرض و وجود العرض عرض بالعرض لماهيتهما كذلك البرهان

على الوجود.» (ملاصدرا، ۱۳۷۰: ۶/۲۹)

برای این مطلب، دو معنی است، یکی از آن دو، آنچه است که ذکر کردیم که عبارت

است از استتباع و لزوم در توجیه کلامشان و دوم از آن دو، همان طور که وجود جوهر،

جوهر است بالعرض و وجود عرض، عرض است بالعرض؛ به دلیل ماهیت این دو و مانند

این مورد است برهان بر وجود (مطلق).

در انتهای این بخش، روشن شد که با اثبات وجود این برهان، باب جدیدی در منطق

گشوده میشود و فلاسفه، مانند دیگر علوم میتوانند از این باب بهره ببرند.

نتیجه گیری

با بیان انواع برهان، شامل برهان لمّی (از علت به معلول)، برهان اتّنی (از معلول به علت) و به خصوص برهان ملازمات عامه (از یکی از متلازمین به دیگری بدون رابطه علیت)، روشن شد که برهان ملازمات عامه وجود دارد؛ چراکه همان طور که از مثال برهان نظم، روشن شد، این برهان دارای سیر است یعنی شنونده با قبول دو گفتار اول، ناچار به پذیرش گفتار سوم میشود (قیاس) و همچنین در بخش دوم، روشن شد که این سیر با وجود اینکه به علیت، مربوط نیست؛ ولی یقین آور است؛ چراکه معنی تلازم، انتقال و پیوستگی متلازمین است.

در مرحله بعد با بیان دو برهان نظم و صدیقین، وجود برهان ملازمات عامه را به صورت موجه جزئیة اثبات کردیم؛ اما این، کافی نیست و باید به صورت موجه کلیه اثبات شود که عهده دار این مطلب، بخش سوم است.

در بخش سوم (طرح اشکالات) با دفع اشکالات (امکان برهان لمّی در حصص وجود مطلق، برهان لمّ، موجب ردّ تمام براهین فلسفی بر وجود مطلق میشود، همه تلازم‌ها ناشی از تلازم علیت هستند و تلازم عامه از تحلیل عقلی، ناشی است و تحلیل عقلی، طبق نظر شیخ الرئیس، علت است؛ پس برهان لمّی است) دانستیم نه تنها استدلال علامه، خدشه دار نشد، بلکه مانند آهن آبدیده شد.

آنگاه در بخش آخر و پس از پذیرفتن جایگاه برهان ملازمات عامه در فلسفه اولی، به تعریف و تبیین چستی این جایگاه در فلسفه اولی پرداختیم تا مخاطب بداند در صورت پذیرفتن یا نپذیرفتن این برهان، چه رخداد عظیمی رخ خواهد داد.

و در نتیجه این چهار بخش، برهان ملازمات عامه را با جایگاهش در فلسفه پذیرفتیم.

منابع

- 1- شیروانی، علی، شرح مصطلحات فلسفی بدهیه الحکمه و نهیه الحکمه، قم - ایران، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۷.
- صمدی آملی، داوود، شرح نهیه الحکمه (صمدی)، قم - ایران، قائم آل محمد (عج)، ۱۳۸۶.
- 2- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، جوهر النضید، قم - ایران، بیدار، ۱۳۹۲.
- 3- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، محمد حسین طباطبایی، ج ۶.
- 4- _____، الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، ج ۶، قم - ایران، مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۶.
- 5- طباطبایی، محمد حسین، نهیه الحکمه، قم - ایران، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
- 6- طباطبایی، محمد حسین، نهیه الحکمه، غلامرضا فیاضی، ج ۱، قم - ایران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، مرکز انتشارات، ۱۳۸۶.
- 7- عشاقی اصفهانی، حسین، وعایه الحکمه فی شرح نهیه الحکمه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۳۸۲.
- 8- طوسی، نصیر الدین، شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ۱۳۷۵. علوی تبار، سینا، «برهان آن و لم و بررسی کارکرد برهان در فلسفه از منظر علامه طباطبایی»، دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی، پیاپی ۶، ۱۳۹۷. جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم، ج ۲، ۵، قم - ایران، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.

9-

ملایری، موسی، «نفی کارآمدی برهان لمّ در فلسفه اولی؛ مطالعه تطبیقی میان رویکرد ملاصدرا و علامه طباطبایی»، منطق پژوهی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پیاپی ۲، ۱۳۹۵. جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، ج ۱، تهران-ایران، الزهراء، ۱۳۶۸. یزدی، عبدالله بن شهاب الدین حسین یزدی، ترجمه و شرح حاشیه علی تهذیب المنطق (سید محمد جواد ذهنی تهرانی)، قم-ایران، حاذق.